

نقاشی ما و بشارتی برای فردا...

• دکتر عبدالمجید حسینی راد

بسیاری از مسائلی که امروزه در مباحث هنرهای تجسمی بدان پرداخته می‌شود، و یا علاقمندیم که راجع به آن بحث کنیم، سوالات لاینحل و بی‌جوابی را به دنبال می‌آورد که عموماً در این پرسش اساسی ریشه دارد: «هنر تجسمی امروزه به ویژه نقاشی مادر کجای جهان ایستاده است؟» و راستی نقاشی امروز ما با هنر معاصر جهان چه نسبتی دارد؟

آنچه از هنر معاصر مورد نظر است مجموعه‌ای از آثار هنری است که متعلق به روزگار کنونی و منظره‌یست که انسان عصر ما از آنجا به خود و جهان می‌نگرد و متلازم یا مدرنیسم در همه ابعاد آن می‌باشد. از این نظر شاید بیراه نباشد اگر عمدتاً اثر هنری روزگار کنونی را به عنوان هنر مدرن یا مدرنیسم در هنر تلقی کنیم.

محتوای هنر مدرن چیزی جز «مدرنیسم» و همه آنچه در تفسیر این مفهوم می‌آید نیست.



هنرمند مدرنیست نه در صدد کشف معانی لطیف است و نه خیر و زیبایی را در هنر خود دنبال می‌کند. بلکه او همواره در جستجوی شیوه‌ای است که اولاً با همه آنچه موجود است متفاوت باشد و در ثانی بتواند آنچه را شخصاً زیبایی می‌داند به طور آزاد و خارج از قیود اخلاقی منعکس نماید. در این صورت ملاک حقیقت و زیبایی کاملاً نسبی می‌شود. و وقتی حقیقت نسبی شد چیزی جز هوای نفسانی هنرمند در نزد او به عنوان حقیقت و زیبایی جلوه‌گر نمی‌شود.

هنر معاصر از یک سو به ابزار و تکنیک اصالت می‌دهد و از سوی دیگر به آزادی هنر و هنرمند از هر نوع تعهد. در حالی که آنچه ما در هنر امروز خود به دنبال آنیم نه اصالت بخشیدن به تکنیک و ابزار است و نه آزادی بدون قید و شرط از هر نوع تعهد (۱). چراکه به اعتقاد ما به واسطه ارتباط و تعقل هنرمند به جان عالم است که خلق اثر هنری صورت می‌گیرد. هنر او عین ربط و تعلق به عالم معنی و حقیقت وجود است و ظرف ظهور آن نیز بخشی از آن معنی و ابزار و تکنیک متناسب همان خواهد بود. چون در غیر این صورت حجاب آن خواهد شد. از این دیدگاه ارتباطی میان آنچه ما هنر می‌شماریم و آنچه به عنوان آثار هنرمند تلقی می‌شود وجود ندارد و از ابتدا جستجوی تناسب یا رابطه‌ای قابل ملاحظه، عبث خواهد بود. اما کار به همینجا ختم نخواهد شد. نکته اینجاست که هنرمند نه در حیطه اصالت بخشیدن به ابزار و تکنیک متوقف می‌ماند و نه هنرمند معاصر یکسره از هرگونه تعهدی آزاد می‌باشد. و اصولاً مگر می‌شود انسان بدون تعهد باشد؟ حداقل تعهد او را نسبت به خودش نمی‌توان نادیده گرفت. چراکه آنچه هنر امروز را شکل می‌دهد حدیث نفس هنرمند است. هنرمند در آئینه نفسانیت خود است که جهان را می‌بیند و آن را در اثر هنری ابداع و تفسیر می‌کند و در این هیچ شکی نیست. هنرمند مدرنیست تفسیر ذهن خود از جهان را حقیقت می‌پندارد و در این راه تا آنجا پیش می‌رود که برای اثر ابداعی خود قداستی همپایه حقایق دینی قایل می‌شود و چون حقیقت در نزد او نسبی و ناپایدار است و نمی‌تواند جاودانه باشد، به طور غم‌انگیزی همواره خویش را تنها و غایت وجود را بی‌معنی تصور خواهد کرد. در هر حال حتی اگر مدرنیسم در هنر به عنوان نقطه خفیفی در مقابل حقیقت هنر باشد - که هست - نمی‌توان این نکته

● تجربه دو دهه گذشته
نشان داد که هنرمند
مؤمن به انقلاب
می خواهد جهان و راز آن را
به عنوان کسی که خود را
مخاطب آن راز می داند،
دریابد و مخاطبین خود را
نیز به همان معنا
دلالت کند.

را فراموش کرد که مجموعه تصاویری که از هنر
مدرن باقی است - به همان دلایلی که منجر به
پیدایش این شکل هنری شده است، قرار نیست
به طور جاودانه به عنوان واقعیت ابدی هنر
باقی بماند. بلکه با تغییر شرایط در مسیر دگرگونی
پیش خواهد رفت.

تحولی که با انقلاب اسلامی در همه عرصه های
زندگی ما رخ داد، تحولی بود که طور مستمر و
آرام در فرهنگ ما همواره جاری بوده است و
هیچگاه با آن بیگانه یا از آن کسسته نبوده ایم. لیکن
گویی کهواره حوادث جهان تا پیش از بیست و
دوم بهمن پنجاه هفت ما را به گرداب خوابی
می کشاند که هرچه بیشتر ادامه می یافت، عمیق تر
می شد. انقلاب لرزشی بود که جان جهان را تکان
داد و دیده جانمان را بر حقیقت عالم گشود. با امام
چراغی به عالم تابید که نور آن آتش نهفته خاک
آدمی را شعله ور کرد تا او را از دایره عادات روزگار
خارج کند. آنچه نیز در نقاشی پس از انقلاب رخ
داد چیزی جز اراده بیرون شدن از عادات نقاشی
معاصر جهان (مدرنیسم) نبود. اگرچه هنر رایج و
رسمی قبل از انقلاب نیز چیزی جز حاصل مشارکت
در سرنوشت هنر غرب و مدرنیسم نبود.
راجع به شرکت هنر تجسمی ما در سرنوشت
هنر غرب، افراد متعددی به متفاوت سخن گفته اند.
در اینجا قصد آن نیست مجدداً در این باره گفتگو
شود. اگرچه لازم است نگاه جدی به هنر گذشته
و دلایل انحطاط آن صورت بگیرد. در هر حال در
طی سه قرن گذشته خواسته و ناخواسته در راهی

● قالب هنر مدرن

محتوایی متعالی

بر اساس سنت را بر نمی‌تابد

چراکه مدرنیسم اصولاً

در مقابله با سنت شکل گرفته است.

هنرمند ما نیز چنانچه

به هنری متعالی اعتقاد داشته باشد

و بخواهد اثرش معرجی برای

صعود مخاطبین

به آسمان حقایق معنوی باشد،

نمی‌تواند از مدرنیسم یاری بجوید.

که هنر مغرب زمین پس از رنسانس کام گذارده بود شریک شدیم. صورت و سپس محتوای بسیاری از کارهایمان را از آن به وام گرفتیم. بر اساس زیبایی‌شناسی خاص آن به هنر نگاه کردیم، و اصول آن پایه شکل‌گیری - انشکبه‌های هنری مراکز آموزشی ما شد موزه‌های ما ساخته شد و منتقدان در مجلات هنری نکته‌ها نوشتند و در یک کلام هنر غرب مثل یک غریبه آرام‌آرام به زندگی ما وارد شد. در کنار ما جای گرفت و هنوز نیز در کنار ماست بی‌آنکه حضور سنگینی و برهم‌زننده‌ای داشته باشد. گاه مثل یک شبه دست ما را می‌گیرد تا مرزهای بیخودی و بی‌هویتی می‌برد و ما، سر به راه با او تا آنجا که بخواهد می‌روییم.

در سالهای پس از انقلاب اما هنری متولد شد که در صدد بیرون شدن از چرخه هنر مدرن بود. همچنان که با انقلاب انسانی متولد شد که می‌خواست عالمی دیگر بنا کند. هنرمندان انقلاب از هنر تفسیری دیگر داشتند که خارج از عادات زمانه و بر پایه میراث هنرمندان گذشته بود. اما صورتی که در زیر قلم آنان جان می‌گرفت ریشه در هنری داشت که چون مهمانی ناخوانده از حدود سه قرن پیش در خانه ما جا گرفته بود. با علم به همین معنی است که هنرمندان ما دو دهه گذشته را در جستجوی قالبی گذرانده‌اند که بتوانند محتوای تمنای آنان از هنر را در خود بنمایانند. و البته باید گفت بیست سال برای بیرون شدن از چرخه اقتدار هنری دو هزار ساله مدت اندکی است و ما هنوز در

● آنچه ما در هنر امروز خود
 به دنبال آنیم
 نه اصالت بخشیدن به
 تکنیک و ابزار است
 و نه آزادی بدون قید و شرط
 از هر نوع تعهد.
 چراکه به اعتقاد ما
 به واسطه ارتباط و تعقل هنرمند
 به جان عالم است که
 خلق اثر هنری صورت می گیرد.

اول راهیم. البته به سعی ما ممکن است بسیاری
 از امور عالم بگذرد اما این سعی تنها سهم اندکی
 در شکل گیری و سیر تاریخ هنر دارد. جان مایه
 اصلی حقیقتی است که هنرمند با آن ارتباط می یابد
 و همان حقایق متعالی راهبر او در ابداع صورت
 متناسب با محتوای هنر او می باشند. این صورت
 نه از خارج می تواند بدان تحمیل شود و نه ممکن
 است آن را چون ظرفی قبلا ساخته و پرداخته
 کرد و بعد محتوای مورد نظر را در آن ریخت. بلکه
 صورت و محتوا کل واحدی است که بر بستر
 حقیقی خود شکل خواهد گرفت. مهم این است که
 هنرمند از خود فانی شود و با سلامت نفس و
 اخلاص، وجود خود را چون آئینه ای صیقلی محل
 تابش انوار معرفت و جمال الهی سازد در
 این صورت اثر او جز به وحدت دلالت نخواهد کرد.
 قالب هنر مدرن محتوایی متعالی بر اساس
 سنت را بر نمی تابد چراکه مدرنیسم اصولا در
 مقابله با سنت شکل گرفته است. هنرمند ما نیز
 چنانچه به هنری متعالی اعتقاد داشته باشد و
 بخواهد اثرش را معرفی برای صعود مخاطبین به
 آسمان حقایق معنوی باشد، نمی تواند از مدرنیسم
 یاری بجوید. صورت هنر مدرن به مثابه ظرف
 خالی نیست تا بتوان در او هر منظروفی را جای
 داد. همچنان که در قالب هنر دینی نمی توانی
 محتوایی مبتذل و غیر متعالی را بیان کرد. به
 عنوان مثال در تعزیه به عنوان یک نمایش مذهبی
 به هیچ روی نمی توان موضوع، حرکت، موسیقی،
 متن و حتی لحنی مغایر با آنچه درخور ذکر مصایب
 اهل بیت (ع) است در میان آورد. و اگر آمد دیگر





● هنرمند مدرنیست
نه در صدد کشف معانی لطیف است
و نه خیر و زیبایی را در هنر خود
دنبال می کند.
بلکه او همواره
در جستجوی شیوه ای است که اولاً
با همه آنچه موجود است متفاوت باشد
و در ثانی بتواند آنچه را شخصاً
زیبایی می داند به طور آزاد
و خارج از قیود اخلاقی
منعکس نماید.

تعزیه نیست. البته اگر هنرمندان ما نیز مثل بسیاری
از تصمیم گیران و برنامه ریزان مسائل هنری
دغدغه ارتباط با بازار جهانی هنر را داشته باشند،
جز روی کردن به سمت مدرنیسم و نقاشی معاصر
چاره ای نخواهند داشت. در این صورت حتی
رویگرد آنان به میراث هنر گذشته و سنت های
نقاشی قدیم ایرانی جز به تقلیدی صوری نخواهد
انجامید و همه ابداعات آنها در سطح باقی خواهد
ماند و نباید فراموش کرد که این تجربه ای است که
نقاشان چند دهه گذشته به مراتب بسیار بهتر
بدان پرداخته اند و تقریباً از دهه بیست به این سو
همه هنرمندانی که مدرنیسم را کاملاً پذیرفته بودند
و برای ترویج آن نیز تبلیغات و مجلاتی راه انداخته
بودند، دست به این تلفیق سطحی زده اند. آنان از
یک سوی خواستند از قافله هنر مدرن عقب نمانند
و از سوی دیگر به خوبی می دانستند که چنین
هنری نمی تواند در خاکی که هنر و هنرمندان
بزرگی را به خود دیده است، ریشه بدواند. این
سخن اگرچه تلخ است اما واقعیت این است که ما
می توانیم به هنر چند دهه گذشته نزدیک خود
ببایم و به آن افتخار کنیم. ولی شاید بتوان
به عنوان آئینه عبرتی در آن نگریست. به هر حال
تجارب گذشتگان اگرچه غلط، می توانند معلم ما
باشند و مادوباره بر گودی جای پای آنان پای
نگذاریم. این همه به معنی آن نیست که میراث
گذشتگان را در نظر نیاوریم و یا سعی نکنیم از
آنچه آنان به جای گذاشتند بهره ای برگیریم، بلکه
اتفاقاً اگر بتوانیم با همان نگاهی که اساتید قدیم
در جهان و کار جهان می نگریستند، در انسان،

طبیعت و هنر تأمل کنیم، آن وقت شاید ما نیز بتوانیم آثاری از جنس هنر متعالی بیافرینیم. اگر نه باچشمی که با عادات مدرنیسم خود گرفته است نخواهیم توانست به جان جهان کمترین التفاتی داشته باشیم. مقصود این نیست که به دوره‌های قدیم نقاشی ایرانی باز گردیم و آنچه را اساتید گذشته آفریدند به تکرار یا به تقلید بنشینیم. بلکه منظور آموختن آن نگاه و دریافتن آن جلال و احوال است. آن نگاه با زمان به معنای فرصتی که در آن اتفاقاتی روی می‌دهد بیگانه است و به یک معنا جاودانی است و با ما است اگرچه مکنون است. هنر قدیم ما با همه حقایق تاریخی زمانه خود در ارتباط و پیوند بوده است و اصولاً هنر هر دوره حاصل روزگار خود است. در آن روزگار هنرمند اثر خود را جزء کوچکی از صنوع خداوند می‌دید و بالتبع، زیبایی آن جلوه‌ای از حسن الهی. هنرمند رو به آسمان داشت و از آن متأثر می‌شد و الهام می‌گرفت. شب، روز، آدم، درخت... طوری بر صفحه نقش می‌بست که هم زیبایی مکنون در عالم را بنماید و هم مخاطب را به حمد خدای بخواند. شاید اگر نه این تمنای دلالت به جان عالم بود، هیچکدام از هنرمندان روزها و روزها وقت خود را صرف آراستن یک وجب صفحه سفید کاغذ نمی‌کرد. او حاصل تأمل خود را در عالم به عنوان یک شیء هنری، آنچنان که ما امروزه تفسیر می‌کنیم، ارزش‌های خاصی را برایش قائلیم تلقی نمی‌کرد و در هنگام خلق اثر به اینکه منتقدان راجع به او چه می‌خواهند گفت یا چه خواهند نوشت و اینکه کار او به نمایشگاه یا موزه‌ای راه پیدا خواهد کرد، توجهی نداشت. بلکه کار او جزئی از زندگی و اصلاً خود زندگی او محسوب می‌شد. با آن می‌زیست، با آن ستایش جهان و جان آن می‌پرداخت و زندگی و حیات خود را در آن معنی می‌کرد. کار او خود او بود، اثر صانع خداوند. تجربه دو دهه گذشته نشان داد که هنرمند مؤمن به انقلاب می‌خواهد جهان و راز آن را نه چون یک هنرمند، بلکه به عنوان کسی که خود را مخاطب آن راز می‌داند، دریابد و مخاطبین خود را نیز به همان معنادلالت کند. او برای آثار خود از صورت هنر غرب بهره‌گرفت و سعی کرد آن را طوری صیقل داده و به محتوای معنوی آثار خود متناسب سازد. با این نگاه نمونه‌ای بسیاری از سالهای اولیه پس از انقلاب، دفاع مقدس و سالهای اخیر در دست است. اما همه کار این نیست و



حرکت زمانی می‌تواند به توفیق نایل شود که از این مرحله بگذرد. زیرا صورت هنر مدرن با هرتدبیری که آغاز شود نمی‌تواند باطن معنوی هنراصیل ما را برتابد و از آنجا که آنچه در هنر امروز جهان جاری است چیزی جز ترویج و سیطره هنر غرب نیست، چنانچه هنر مدرن را تنها به عنوان یک تجربه ننگریم و تسلیم آن شویم، محتوای مدرنیسم نیز بر ماسیطره خواهد یافت - همچنان که در بخشی از هنر امروز و هنر رسمی قبل از انقلاب اینگونه بوده است و مجدداً سرنوشتی را تجربه خواهیم کرد که حتی متفکرین غربی نیز امروز از آن به عنوان انحطاط هنریاد می‌کنند.

جستجوی قالبی متناسب با معانی گریز از صورت و سخیف شدن ساختار تجسمی نیست. هنرنقاشی از طریق صورت و صورتگری است که تجربه‌ای معنوی را ظاهر می‌سازد. آنچه در هنر مدرن اتفاق افتاد سیر در غلطیدن به فرمالیسم به تبعیت از اومانیسم بود. در حالی که هنرمند ما در جستجوی شکل و ساختار تجسمی است که طاقت بیان معانی متعالی را داشته باشد. و تنها راه این است که سرنوشت هنر خود را از مدرنیسم جدا کنیم چشم به دورن خود بگشاییم و جهان هنر را منحصر به آنچه امروز در محافل هنر غرب اتفاق می‌افتد مپنداریم. زیرا جهان نیز از این ورطه خواهد گذشت و سرگشتگی که در همه زوایای عالم، بخصوص در هنر گریبان انسان را گرفته است و او را به فقر زلالت می‌کشاند، به پایان خواهد رسید. در این راه هنرمندان، پیشتاز ظهور عالمی دیگر خواهند بود و تنها آنانند که انسان را به عنوان راز خلقت نگاه می‌کنند و برای او زیبایی و خیر حقیقی را معنا می‌کنند. چه کسی شایسته‌تر از هنرمندان ما که تفسیری از جهان دارند و هنر را مرتبه‌ای از کمال انسانی می‌دانند. تجربه دو دهه گذشته تنها نقطه شروعی است که در صورت تداوم و وفاداری به اصول شکل دهنده آن می‌تواند بشارت فردایی دیگر برای هنر باشد.

پاورقی:

۱- مگر نه اینکه آدمی از ابتدای خلقت عهد بست و بلی گفت:

آسمان یار امانت نتوانست کشید

قرعه کار به نام من دیوانه زدند

یا:

چلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد